

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۲۰ جون ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۶۴

قصائد

- ۶۰ -

در مدح محمود^۱

روزه و عید آمدند، هر دو مخالف به هم
خام خم از جام جم، جوی به آواز زیر
ساغر چون نون طلب، کز قلم کاف و نون
شب که به دست هلال، سوی مقیمان خاک
خیمه افلاک را، ظل زمین شد ستون
حله زرین بریخت، از بر زنگی عروس
گرد قمر از شفق، چاره؟ یکسو ز دق
عیسی چارم فلک، از ره صنعتگری

از پی دفع خلاف، گشته مه نو حکم
آب رز از کاسه زر، نوش به آهنگ بم
بر ورق آسمان، صورت نون شد، رقم
مژده راحت رساند، پیک دیار قدم
کیسه آفاق را، جرم کواکب درم
برقع مشکین فتاد، بر سر و روی صنم
قلب رمق را رمق تازه شد، از * قلب یم
از خم نیل سپهر، ریخته آبی به * * آقم

^۱ - در متن دیوان حاضر بدون عنوان آمده است؛ عنوان بالا به رویت متن قصیده انتخاب شد (مصحح پورتال)
^۲ * قلب رمق = قمر و قلب یم = می است (شرح مهتم دیوان)

دایرهٔ ناتمام، گشته برو، ^۳مرتسم
 مه ز چه ناخن زند؟ بر رخ او دم به دم
 مهر به خون در شده، هر دو سه یکجا به هم
 شاخ کبش^۴ دان و خون، بر در بیت الحرم
 باد چو سعدان^۵ سعید، بر شه انجم حشم
 خسرو^۶ "محمود" نام، داورِ دارا عَلم
 وان، که شد از بخت او، شرع نبی محترم
 نامهٔ عز و کمال، گشت بدو محتشم
 دفتر نعمای^۷ من، شست به آب^۸ نعم
 هفت محیط سپهر، در صفت از قطره کم
 مجلس دیوان او، غیرت باغ ارم
 خواندش از دل ملک، شاه^۹ ولی النعم
 زهره و مریخ گشت، از تف او^{۱۰} مکتتم
 پرچم آن شد به طوع، جرم زحل لاجرم
 خدمت خدّام او، پیش فلک، مغتم
 گوهر قدرش فزون، از صدف کیف و کم
 نعل سمندش گداخت، پیکر مه در^{۱۱} سقم
 از سرِ رُمحش اگر، چرخ نذرده شکم
 وقت عطا و نوال، با کف او ابر، ضم
 در اثر عدل او، گرگ شبان^{۱۲} غنم
 پنجهٔ خور صبحگاه، جیب قبای^{۱۳} ظلم

بر کرهٔ لاجورد، از سر پرکار صنع
 انجم اگر نیستند، آبلهٔ روی چرخ؟
 چرخ مجرد^۴ شده، مه خم و لاغر شده
 ماه و شب از چند و چون، با شفق لاله‌گون
 مقدم سلطان عید، کز ره گردون رسید
 بهمن رستم حُسام، رستم خسرو مقام
 آن که شد از بخت او، مهر فلک^۵ مستنیر
 پایهٔ جاه و جلال، گشت ازو مرتفع
 خرمن ناموس سام، سوخت به برق حُسام
 پیش نوالش، که هست در عدد از ذره بیش
 ساحت ایوان او، رشک رواق سپهر
 داندش از جان فلک، مهر کثیرالعتا
 بارقهٔ خنجرش، تافت چو بر آسمان
 رایت قدرش شکست، مهجهٔ سنجوق مهر
 طاعت احکام او، نزد خرد معترض
 اختر جاهش برون، از فلک چند و چون
 قبهٔ چرخش فگند، قرصهٔ خور در کسوف
 خرقةٔ پیروزه را، خرق^۶ رسد تا به پشت
 روز دغا و جدال، با تف او برق، یار
 در گذر امر او، باز مُعین^۷ کلنگ
 چاک زند جیب ظلم، پنجهٔ عدلش چنانک

* ۳ صیغه امر است به معنی برخیز (شرح از مهتم دیوان حاضر)
 ۴ "مرتسم": (بر وزن "محترم") کلمهٔ عربی و اسم مفعول از مصدر "ارتسام" و در معنای "نقش بسته" "رسم شده"
 ۵ "مُجَدَّر": (بر وزن "مکدر" و "منظم" و "مشوش") کلمهٔ عربی و در معنای "چیچکی"
 ۶ "کبش": (بر وزن "قفس") کلمهٔ عربی و در معنای "گوسفند نر" یا "اَفج"
 ۷ "سعدان" یا "سعدین": تنثیهٔ کلمهٔ "سعد" و مراد از دو ستارهٔ مشتری و "زهره" است، که در نجوم قدیم، "سعد" پنداشته شده اند
 ۸ "مستنیر": (بر وزن "مستفید") کلمهٔ عربی و فاعل مصدر "استناره" و در معنای "طالب نور" و "نورگیر"
 ۹ الف. یغماي من
 ۱۰ الف. به قم
 ۱۱ "ولی النعم": ترکیب عربی و در معنای "دارندهٔ نعمتها" - "نعم" جمع "نعمت" است
 ۱۲ "مکتتم": (بر وزن "محتشم") کلمهٔ عربی و اسم مفعول مصدر "اکتتام" و در معنای "مکتوم" یا "پوشیده"
 ۱۳ "سقم": (به فتحین) کلمهٔ عربی و در معنای "بیماری"
 ۱۴ "خرق": کلمهٔ عربی و در معنای "پاره شدن" و هم در معنای "چاک"
 ۱۵ "مُعین": (بر وزن "مُعیم") کلمهٔ عربی و اسم فاعل از مصدر "اعانه" و در معنای "مددگار"
 ۱۶ "غنم": (به فتحین) کلمهٔ عربی و در معنای "گوسپند" یا "رمة" "گوسپند"
 ۱۷ "ظلم": (بر وزن "سنن") کلمهٔ عربی و جمع قَلت "ظلمت"، که در معنای "تاریکی" ست

صولت او بشکند، پیکر پیل^{۱۸} دمان
 باره تازیش^{۲۰} را برق و صبا، هم عنان
 بهر حسود و ولی، از کف او سال و ماه
 تلخی قهرش فگند، بر جسد شیر شور
 چون خم خامش، نهد دوره افلاک دم
 اوست، که او را خدای ساخته مالک رقاب
 پیش کف راد او، چگون نگرد هوشمند
 مادح اگر با کفش، دم زند از معن و فضل
 هیبت او بر درد، زهره شیر^{۱۹} اجم
 خنجر هندیش را، فتح و ظفر ملتزم
 ناوک بهرام فعل، کلک^{۲۱} عطارد شیم
 ارقم رُمحش گشاد، بر جگر سام، سم
 در گلسوی جوز هیر، بندد ازان دام دم
 اوست، که او را جهان یافته کُهف الامم
 حاتم طائی به جود، پست^{۲۲} مگر متهم
 معنی آن لفظ نیست، پیش خرد، غیر دم

از ستم روزگار، وز روش آسمان
 هرکه زمان یافته ست، گشته ازو محتشم

(بقیه قصیده در صفحه فردا)

^{۱۸} ب. زمان
^{۱۹} "اجم": (بر وزن "عجم") کلمه عربی و در معنای "نیزارها" یا "بیشه ها" - جمع "اجمه"
^{۲۰} تازنده، درینجا به معنی، عربی(شرح مهتم دیوان)
^{۲۱} "شیم": (بر وزن "ملل" و "ستم") کلمه عربی و جمع "شیمه"، که کلمه عربی و در معنای "قوت" است؛ پس "عطارد شیم"؛ یعنی
 "همزور عطارد"
^{۲۲} الف. نیست